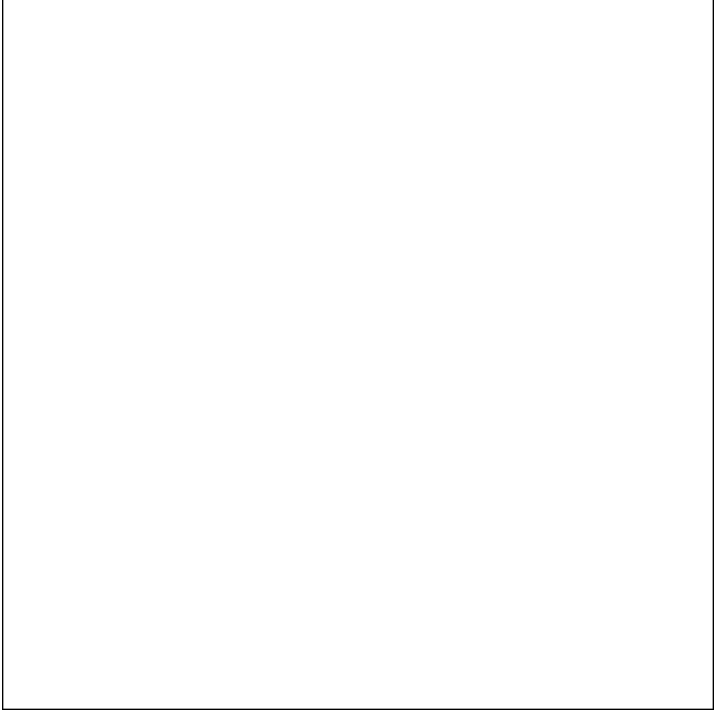




(uten bilder)

|| nivå 3
persisk

Ghanaian folktales ✎
Wiehan de Jager ✎
Marzieh Mohammadian Haghighi ✎



آنانسی و جرد

Barnebøker for Norge

barnebok.no



آنانسی و جرد

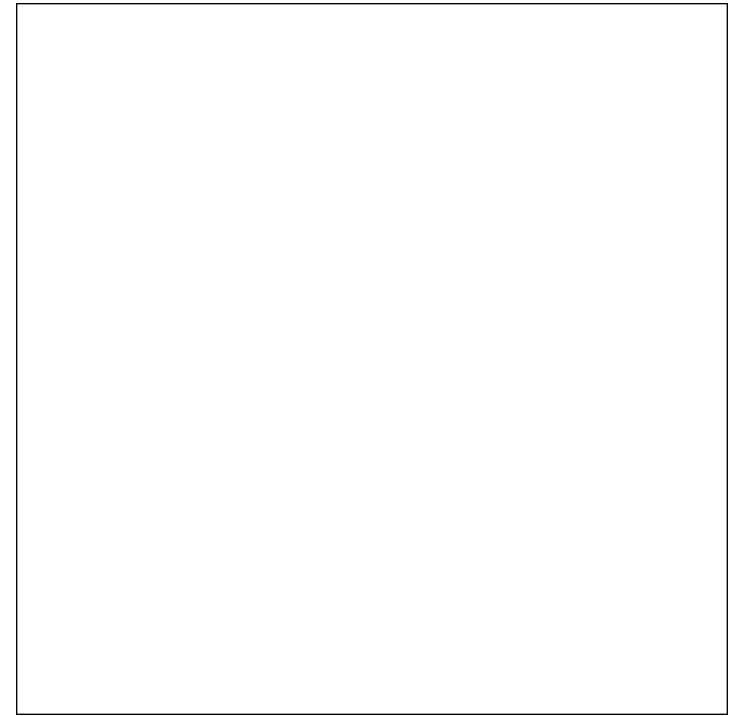
Skrevet av: Ghanaian folktales
Illustrert av: Wiehan de Jager
Oversatt av: Marzieh Mohammadian Haghighi

Denne fortellingen kommer fra African Storybook (africanstorybook.org) og er videreformidlet av Barnebøker for Norge (barnebok.no), som tilbyr barnebøker på mange språk som snakkes i Norge.

Dette verket er lisensiert under en Creative Commons Navngivelse 3.0 Internasjonal Lisens.
<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/deed.no>

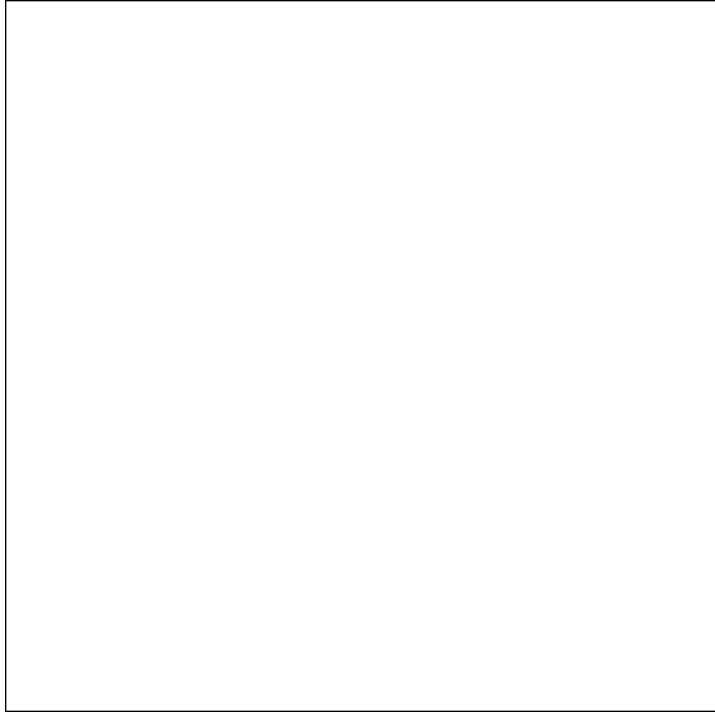


در زمان های خیلی خیلی قدیم مردم هیچ چیزی نمی دانستند. آنها نمی دانستند که چطور محصولات کشاورزی را بکارند، یا چطور ابزارهای فلزی بسازند. خدای نیامه در آسمانها عالم به همه ی دنیا بود. او تمام این دانش را در یک کوزه ی سفالی، امن نگه داشته بود.

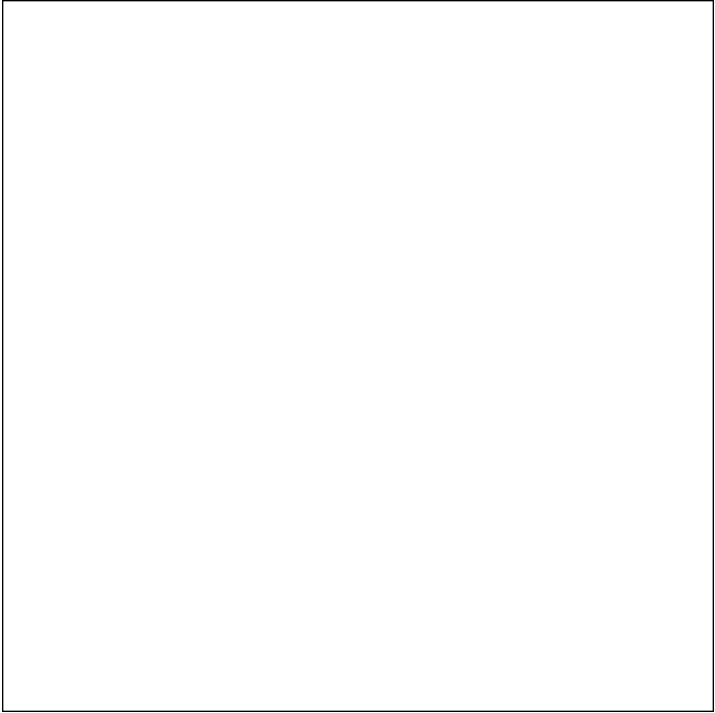


کوزه شکست و به چندین قسمت روی زمین خرد شد. آن خرد برای همه آزاد بود که بتوانند از آن استفاده کنند. و آن این بود که مردم یاد گرفتند که چگونه کشاورزی کنند، پارچه ببافند، ابزارهای فلزی بسازند، و تمام چیزهای دیگر که مردم می دانند چطور انجام دهند.

در یک چشم‌به‌هم‌زدن به ناله‌ی درخت رسید. ولی سپس
 به ناله‌ی درخت نرسید. و این ناله‌ی کسی است
 که تمام خردمندان را می‌آورد، و این ناله‌ی کسی است
 که نوبت را از این ناله‌ی درخت می‌گیرد. این ناله‌ی
 کسی است که نوبت را از این ناله‌ی درخت می‌گیرد.

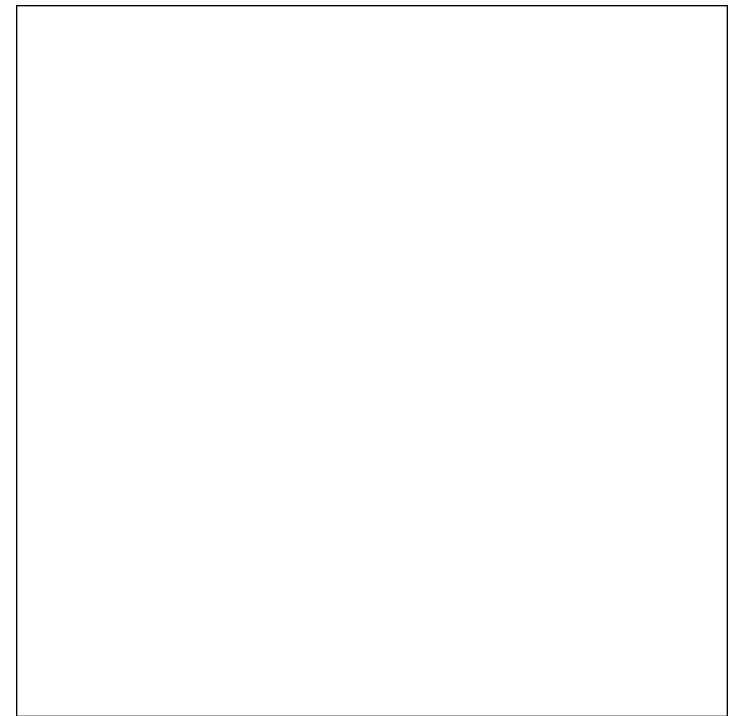


این ناله‌ی درخت را می‌شنود و این ناله‌ی کسی است
 که نوبت را از این ناله‌ی درخت می‌گیرد. این ناله‌ی
 کسی است که نوبت را از این ناله‌ی درخت می‌گیرد.
 این ناله‌ی درخت را می‌شنود و این ناله‌ی کسی است
 که نوبت را از این ناله‌ی درخت می‌گیرد.





آنانسی حریص با خودش فکر کرد که “من می‌توانم این کوزه را در بالای یک درخت بلند امن نگه دارم. سپس می‌توانم همه‌ی آن را فقط برای خودم نگه دارم!” او یک نخ بلند به دور کوزه پیچید، و آن را به دور شکم خود بست. او شروع به بالا رفتن از درخت کرد. ولی بالا رفتن از درخت سخت بود چون کوزه مدام به زانویش می‌خورد.



تمام این مدت پسر جوان آنانسی زیر درخت ایستاده بود و آنانسی را تماشا می‌کرد. او گفت، “اگر کوزه را به پشتت بسته بودی بهتر نبود؟” آنانسی سعی کرد کوزه‌ی پر از خرد را به پشتش ببندد، و واقعا خیلی آسان تر بود.